

او آشنا شدم، این کتاب را ترجمه کردم و کوشیدم که پیام او را آن طور که خواسته است، انتقال دهم و تنها پاره‌های بسیار اندکی را که جزیر حجم اثر نمی‌افزود، با نظر خود وی حذف کنم. سفرنامه بدوی آن قدر خواندنی و جذاب است که شاید بتوان آن را الگوی سفرنامه نویسی امروز شمرد؛ زیرا نه آن گونه غرق رخدادهای روزانه می‌شود که رشته ماجرا را از دست بدهد و نه آن قدر در دل تاریخ فرومی‌رود که خواننده را به سردرگمی بکشاند؛ بیش از این جایی برای سخن من نیست که گفتنی‌ها را نویسنده گفته و خواندنی‌ها را خواهید خواند. تنها این نکته می‌ماند که امیدوارم توانسته باشم حق سخن را آن طور که هست ادا کنم؛ خوبی‌هایش را به پای قلم روان و نثر سلیس نویسنده بگذارید و



نادرستی‌هایش را به پای من مترجم.

دشواری‌های زیادی روبه‌رو بوده، اما چون عزم سفر داشته، همه آن‌ها را بر خود هموار کرده و به نتیجه هم رسیده است.

مسافر ما مسلمانی است اهل سنت که گوشش پراز صدای تبلیغاتی است که بر ضد تشیع شنیده و برنامه‌اش این بوده که برای درگیر نشدن با این مسائل راه گریزی بیابد، اما همین که پایش به ایران رسیده، همه آن‌ها را نادرست دیده و آشکارا اظهار داشته است که زیسته‌هایش هیچ‌یک از شنیده‌هایش را تصدیق نمی‌کند. او گاه و بی‌گاه به این نکته مهم گریزمی‌زند و برداعیه‌های ناروایی که آن‌ها را تبلیغات «نوار کاستی» در کشور خودش می‌خواند، می‌شورد و خوانندگان را با واقعیت‌های سرزمین ما آشنا می‌کند. مسافر ما اهل مطالعه است، تاریخ‌رامی‌داند، سیاست‌رامی‌فهمد و اقتصاد را که اتفاقاً رشته تحصیلی و شغل او است می‌داند و برای همین است که به هر مناسبتی از این مقولات می‌نویسد و ابعاد موضوع را می‌کاود.

مسافر کتاب ما با تور به ایران نیامده، در هتل خوابیده، با



چقدر دوست داریم  
که یک مسلمان  
شیعی مذهب باشیم  
تا عظمت و شکوه  
زیارت حرم امام  
رضاء را در روح و  
جان خود احساس  
کنیم. خوشبختی از  
این زیارت، در چهره  
کسانی که با من به  
داخل حرم می‌آیند،  
موج می‌زند.

روز نوزدهم - ۱  
مشهد امام رضا (ع)

این طولانی‌ترین سفر من با اتوبوس در ایران بود؛ ۱۲ ساعت تکان خوردن و خواب تکه و پاره. بعد از انتظاری دراز و پس از آن که اصلاً فکر نمی‌کردم این سفر سرانجامی داشته باشد، بالاخره به شهر مقدس مشهد رسیدم. زوار، با نشستن در اتوبوس‌هایی که در گوشه و کنار پایانه مسافربری ایستاده بودند، عازم هتل‌های نزدیک حرم امام رضا شدند، اما من فعلاً دنبال اتوبوس هرات می‌گشتم زیرا بعد از مشهد، هرات، اولین مقصدم در خاک افغانستان بود و باید زودتر جزئیات زمان حرکت فردا را می‌دانستم. کنار یکی از اتوبوس‌های فرسوده‌ای که زیر تابلو هرات ایستاده بود، چند افغان را دیدم. یکی از آن‌ها، یعنی حسن علی زاده که قبلاً مترجم ارتش آمریکا بود، با انگلیسی روان و به لهجه آمریکایی غلیظ گفت که اتوبوس هر روز ساعت ۸ صبح حرکت می‌کند تا با عبور از مرز، ساعت ۲ بعد از ظهر به شهر هرات برسد. از دیدنش خوشحال شدم و به این امید که شاید در هرات یکدیگر را ببینیم،

اتوبوس‌های گردشگران به این سو و آن سونرفته، بلکه در خانه‌های ایرانیان خوابیده، با آنان ناهار و شام خورده، همراه آنان به تفریح رفته و مانند یک ایرانی در تاکسی و اتوبوس نشسته و به این شهر و آن شهر سفر کرده است. ویژگی‌های این نوع سفر کردن و امتیازهای آن را خودش به تفصیل و به خوبی، چه در مقدمه و مؤخره کتاب و چه در لابه‌لای گزارش‌هایش نشان داده و آن را جنبه‌ای دیگر از سفر دانسته که به لطف دنیای دیجیتال امروز دستیاب شده است. او ویژگی‌های این گونه سفر را در مقدمه کتابش نوشته و تکرار آن به قلم مترجم زیادی گویی است. عمرو بدوی را باید مسافری «کاناپه خواب» یا به تعبیر بهتر، «کاناپه گرد» شمرد که گرچه این نخستین کتاب او بود؛ نسخه عربی آن در فاصله اندکی به چاپ هفتم رسید و بازتاب‌های بسیاری را در میان خوانندگان و گردشگران مصری برانگیخت. این کتاب با نام مسافر الکتبیه فی ایران به تازگی به انگلیسی هم ترجمه شده و کتاب دیگرش که سفرنامه افغانستان او است، به زودی انتشار خواهد یافت. من با موافقت نویسنده، که پس از سفر و از رهگذر فضای مجازی با